

کرسی های نقد و نظریه پردازی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نسبت «عقل و وحی» از دیدگاه فلسفه و

مکتب تفکیک



اشاره

آنچه تقدیم می‌شود، مشروح نشست نخست «شلبیت عقل و وحی از دیدگاه فلسفه و مکتب تفکیک» است که نشست دوم آن در ادامه خواهد آمد. میهمانان نشست عبارتند از: آیت ا. سید جعفر سیدان (نظریه پرداز)، حجج الاسلام غلامرضا فیاضی و حمید پارسانیا (هیات محترم نقد و بررسی) و حجت الاسلام و المسلمین محمد تقی سبحانی (دبیر کرسی).

مقدمه

سبحانی؛ پیش از شروع بحث، تذکر چندین نکته ضروری است. بحث و گفت‌وگوهای علمی و نیز نقد و بررسی آرا و اندیشه‌ها، مقوله تازه‌ای در حوزه‌های علمیه نیست. همه تحصیلکردگان حوزه دین و کسانی که در عرصه دانش مشغول فعالیتند، می‌دانند که بدون

نظریه‌پردازی و بحث و گفت‌وگوی علمی، رشد و پیشرفت امکان‌پذیر نیست. درس حوزوی از قدیم، مبتنی بر مباحث و نقد و گفت‌وگوی علمی بوده است و اگر پیشرفتی در این عرصه وجود داشته، مرهون این همدلی‌ها، رایزنی‌ها و بررسی‌های عالمانه است.

اما کرسی نظریه‌پردازی شاید در شکل کنونی آن اندکی تازگی داشته باشد. طبعاً باید شرایط را به‌گونه‌ای فراهم کرد که این نوع نقد و بررسی نیز جایگاه خویش را در «حوزه و دانشگاه» پیدا کند. اندیشمندان و اهل نظر، گاه به ایده‌ها و افکاری دست می‌یابند که ممکن است آن را در رساله یا مقاله‌ای بنگارند و صرفاً در ذهن آنان خلجانی داشته باشد یا در محافلی تدریس شود؛ اما یکی از نقاط ضعف حوزه فرهنگ ما، عدم شناخت صحیح اندیشه‌ها و تبیین درست چارچوب آن است. به همین دلیل این افکار، شناسنامه مشخصی پیدا نکرده است و نقد و بررسی‌ها دارای امتداد و استمرار نیست. گاه نظریه‌ای مطرح می‌شود و کتب و مقالاتی نیز ممکن است در نقد آن نگاشته شود؛ اما در جایی ثبت نمی‌گردد تا بدانیم اندیشه‌ها چگونه در یک نظریه متبلور شده و نقدها و پاسخ‌های داده شده تداوم می‌یابد تا نهایتاً به نقطه تکاملی خویش برسد.

کرسی‌های نظریه‌پردازی که یکی از پیشنهادهای فضایی حوزه در نامه به مقام معظم رهبری (مدظله) بود، مورد تأیید ایشان قرار گرفت. نگاهی این چنین به حوزه اندیشه و نقد، امری صحیح و قابل قبول است؛ البته باید متذکر شد که فرصت زیادی تلف شده است. باید پیش از این بحث به بحث نظریه‌پردازی و نقد اندیشه، در شکل کنونی پرداخته می‌شد؛ ولی امروز نیز که این حرکت آغاز شده است، امیدواریم استمرار یافته و از سرعت لازم برخوردار باشد تا بتوان پویاتر، بحث‌های علمی را دنبال کرد.

اما شیوه کار در سلسله کرسی‌های پیش‌بینی شده به‌گونه‌ای است که در آغاز اندیشمندان، نظریه‌پردازان و اساتید بزرگوار، دیدگاه‌های خویش را مطرح می‌کنند. از اساتید دیگری هم که ممکن است درباره آن دیدگاه، نقدها، تحلیل‌ها و حتی نظریه‌های جدیدی داشته باشند، دعوت می‌شود دیدگاه‌های خود را ارائه کنند تا بتوان در این گفت‌وگو به جمع‌بندی جدید دست یافت. شکل اجرایی این کرسی‌ها بدین ترتیب است که در آغاز ۳۰ دقیقه به طرح نظریه از سوی یکی از شخصیت‌های علمی اختصاص خواهد یافت که در این جلسه، این فرصت در اختیار آیت الله سیدان قرار می‌گیرد و ایشان دیدگاه خویش را درباره «نسبت عقل و وحی از

دیدگاه فلسفه اسلامی و مکتب تفکیک» طرح خواهند کرد. در مقابل، از دو استاد بزرگوار، حجت‌الاسلام فیاضی و پارسانیا - که از نظریه‌پردازان حوزه و صاحب آرا و اندیشه‌های نو می‌باشند و در کرسی‌های آینده نیز از دیدگاه‌های ایشان بهره‌مند خواهیم شد - تقاضا شده است در این جلسه حضور یافته و دیدگاه‌ها و نقد خویش را در ۳۰ دقیقه ارائه دهند. در ادامه از عزیزان فرهیخته حاضر در جلسه تقاضا می‌شود در صورتی که در تأیید یا نقد نظریه ملاحظاتی دارند، دو یا سه نفر در اینجا حضور یافته و هر یک به مدت ۵ دقیقه دیدگاه‌های خویش را مطرح کنند. طبعاً لابه‌لای طرح مباحث از سوی نظریه‌پرداز، هیات نقد و بررسی و اساتید حاضر در جلسه، مباحث دیگری نیز مطرح خواهد شد که بدین ترتیب با تقسیم‌بندی زمانی امید است به نتیجه‌گیری دست یابیم.

در آغاز از آقای سیدان دعوت می‌شود دیدگاه خویش را مطرح کنند.

نظریه

تعریف «عقل و وحی» از دیدگاه فلسفه و مکتب تفکیک

سیدان: موضوع مورد بحث در این جلسه «نسبت عقل و وحی از دیدگاه مکتب تفکیک و فلسفه اسلامی» است. در آغاز مناسب است به صورت کوتاه و گذرا ضمن بررسی «مفردات»، به بحث «چیستی عقل» پرداخته شود و سپس نسبت آن با «وحی» مورد بررسی قرار گیرد. درباره چیستی و حقیقت عقل، مسائل و نظرات گوناگونی وجود دارد. گاه در مباحث الهیات به آن، «عقل» گفته می‌شود و در مسائل فلسفی، مقصود «جوهر بسیط مجردی است که به عنوان صادر اول» نیز مطرح می‌شود. گاه در مباحث مربوط به نفس به عنوان مرتبه‌ای از «مراتب نفس» یاد می‌شود؛ چنانکه در مرحله‌ای از آن، با عنوان عقل هیولانی، بالملکه، بالفعل و مستفاد یاد می‌شود.

«ماه‌الادراک»، تعریف مختار از «عقل»

برخی از بزرگان مکتب تفکیک، آن را «حقیقت نوری خارج از نفس انسان که انسان با او در ارتباط است»، معنا کرده‌اند. حقیقت عقل هر چه باشد، مقصود ما از آن، همان «ماه‌الادراک» یا آن چیزی است که ادراک به او است. خواه این، حقیقتی مجرد یا موجودی غیر از نفس یا مرتبه‌ای از نفس باشد. البته برای عقل، معانی مختلفی ارائه شده است؛ از جمله مرحوم ملاصدرا در «شرح اصول کافی» می‌فرماید: «برای عقل شش معنا است». همچنین مرحوم علامه مجلسی در «بحارالانوار» و برخی آثار دیگر خویش، همین شش معنا را برای عقل بیان کرده‌اند که با بررسی تعبیرات برخی از شخصیت‌های مهم و ارزنده (که می‌گویند آنچه علامه مجلسی در معانی عقل می‌فرماید، نه معانی عرفی و نه اصطلاحی آن است) مشخص می‌شود معانی گفته شده توسط علامه، همان معانی مورد نظر در «شرح اصول کافی» است. هرچند در یکی دو مورد، عبارات مختلف است، ولی در سایر موارد، عبارات به کار رفته کاملاً مشابه است؛ به عنوان مثال «الاول» مرحوم مجلسی همان «الخامس» مرحوم ملاصدرا است یا «اما الثالث» در هر دو، مشابه یکدیگر است. بدین ترتیب و به تفصیل برای عقل، معانی مختلفی ارائه شده است؛ اما هر چه هست، مقصود از عقل، همان «ماه‌الادراک» است.

رابطه خاص پیامبر و خداوند، تعریف مختار از «وحی»

اما مقصود از «وحی»، رابطه خاص بین نبی (ع) بویژه پیامبر گرامی اسلام (ص) با پروردگار است که این نیز دارای مباحث تفصیلی مخصوص به خود است. اما آنچه مشخص است، منظور از وحی، گیرایی مستقیم یا غیرمستقیم مطالب توسط پیامبر از حضرت حق می‌باشد و حقایقی که به این صورت به ایشان رسیده، مورد نظر است. گاه صحبت از حالت وحی است؛ اما مقصود ما، بیشتر حقایقی است که به عنوان وحی به ما رسیده و بررسی نسبت عقل با این مطالب مد نظر است.

«جدایی حقایق و حیانی از افکار بشری»، شیرازه مکتب تفکیک

اما منظور از «مکتب تفکیک»^۱ روشی است که افکار بشری، از افکار و حقایق و حیانی جدا می‌شود و این نیز به معنای باطل یا صحیح بودن همه افکار بشری نیست؛ بلکه پس از بررسی است که صحت و سقم آن مشخص می‌شود. در هر حال منظور از مکتب تفکیک، جداسازی مطالب و حیانی، از افکار مشاهیر و بزرگان بشر است. مبدأ این تفکیک نیز بعثت پیامبر اکرم (ص) است و صرف اینکه در این عصر، کسی چنین نامی بر آن نهاده است، نمی‌توان این مکتب را نوظهور دانست. با آنکه کلمات نورانی بسیاری از پیامبر اکرم (ص) بیان شده است، اما این امر، منافاتی با «مستقلات عقلیه» ندارد که در جایگاه خویش محفوظ بوده، هست و خواهد بود. از دیگر سو این واقعیت نیز مورد اشتراک همه عقلا است. مطالبی که از سوی پیامبر (ص) آورده شده، نه تنها مستقلات عقلیه را تأیید می‌کند، بلکه اساس وحی نیز متکی بر همین مستقلات است؛ بدین معنا که با اتکا بر این مطالب عقلی، وحی ثابت شده است.

از دیگر سو پیامبر اکرم (ص) سخنان دیگران را تکرار نکرده‌اند؛ بلکه مطالب تازه‌ای همچون مباحث مربوط به عوالم قبل و بعد این جهان، مسائل مختلف پیرامون مبدأ و ... را بیان فرموده‌اند. آنچه توسط ایشان آورده شده، در واقع تفکیکی است بین آنچه که ایشان آورده‌اند و آنچه قبلاً وجود داشته است و البته مبدأ این تفکیک نیز وجود مبارک پیامبر (ص) بوده است. این همان روشی است که عموم علمای امامیه پیش گرفته و با کمک عقل توانسته‌اند به وحی برسند. ایشان هیچ‌گاه از وحی غفلت نکرده و در مباحث، از آن استفاده و به آن تکیه می‌کنند. با این توضیح می‌توان دریافت که مکتب تفکیک، همان جداسازی افکار بشری از افکار و حیانی است که مبدأ آن نیز بعثت پیامبر اکرم (ص) می‌باشد.

«حرکت عقلانی از بدیهیات به مسائل نظری»، تعریف مختار از «فلسفه»

فلسفه نیز یک حرکت فکری و عقلانی و رسیدن از مسائل بدیهی به مسائل نظری و ضروری و در یک کلام، ورود در مسائل، با تفکر و تعقل است. اما واژه «اسلامی» برای

«فلسفه» طبعاً به افرادی که پایبند اصول اسلامی بوده و در فضای حقایق اسلامی رشد یافته‌اند، اطلاق می‌شود.

«تمایز و تطابق عقل و وحی» از نگاه «فلسفه و تفکیک»

با توجه به آنچه درباره مفردات گفته شد، اینک باید دید «نسبت وحی و عقل» چیست؟ آیا می‌توان مدعی شد بین این دو، تضاد، تطابق یا گاهی تضاد و تطابق وجود دارد؟ به اعتقاد ما، عقل از دیدگاه مکتب تفکیک و فلسفه به معنای «ماه‌الادراک» است و این عقل، با وحی تطابق دارد و هیچ تضادی هم در کار نیست.

حدوداً ۳ - ۴ سال پیش با فردی از مدرسان قم در مکه برخورد کردم. ایشان درباره این مسائل، پرسشی را در مسجد النبی (ص) مطرح کردند. در همانجا مطالبی را نوشتم که در همان سفر نیز به پایان رسید و به همین دلیل نام آن را «الفوائد النبویه» نهادم. در آن نوشته گفته شد که «عرفان، وحی و عقل» تمایز و تطابق دارند. بهتر است عباراتی از این کتاب درباره مراحل بحث شده، عیناً ذکر شود:

«المرحلة الأولى في تمايز التعقل و العرفان و الوحي، كل عن الآخر فنقول المقصود في هذا البحث من الوحي، هو الارتباط الخاص بين الله تبارك وتعالى و الرسول المبعوث من عنده و هذا الارتباط اما بواسطة الجبرئيل او ملك آخر و بدون الواسطه، ولا شك عن هذه الحقيقه غير التعقل و التفكير، لان الرسول (ص) كلما اتى به بعنوان الوحي لم يكن يتفكر و يتعقل و يربط المبادئ ثم يصل الى المطالب ... و كذلك لا شك ان الوحي غير العرفان و هو الشهود النفس بعد التصفية و التركيز و بعد معرفه تمايز كل من الوحي و التعقل و العرفان من الآخر ... لا نحتاج لاثبات التمايز الي ازيد من معرفه كل واحد منها و تصورهما فان معرفه كل واحد منها و التصور كل واحد منها، يثبت التمايز بينها هذا في الحقيقه من التفضايا التي قياساتها معها و ...»

در اینجا نه تنها تمایز بین عقل و وحی نفی نمی‌شود، بلکه در صدد اثبات تطابق بین آنها برآمده است. اما در ادامه چنین می‌خوانیم:

«المرحلة الثانية - لا شك ان الوحي، لما كان من عند الله تبارك و تعالی و هو يخبر عن الواقع و لا خطأ فيه و كذا العقل لما كان حجه الله على العباد...»

باید توجه کرد که مخاطب ما کسانی هستند که از طریق عقل، به وحی رسیده‌اند. «... و كذا العقل كان حجه الله على العباد يكشف عن الواقع و الخطأ من ناحيه العاقل بجهات المختلف المعينه في موضعها و كذلك شهود الوجداني وهو العرفان الحقيقي. فالوحي و العقل و العرفان كل واحد منها اذا كان بمعناه الحقيقي يكشف عن الواقع و على هذا فالوحي و العقل و العرفان ينطبق كل واحد منها مع الآخر و كل منها يكشف عن الواقع مع التميز كل منها عن الآخر و اذ لكل خصوصيات مرتبط الي نفسها.»

«کشف واقع»، نقطه اشتراک و تطابق «عقل و وحی»

با توجه به اینکه منظور از «نسبت»، تطابق یا عدم تطابق است، می‌توان گفت عقل و وحی با یکدیگر تطابق دارند و هر دو می‌توانند واقع را نشان دهند؛ البته عباراتی چون «شعاع عقل، محدود است» یا «اشتباه عاقل فراوان است» یا «وحی، منبعی است اوسع و دارای خصوصیات خاص»، در جایگاه خود محفوظ است؛ اما می‌توان مدعی شد که بین عقل و وحی، تطابق وجود دارد.

بنابراین دیدگاه مکتب تفکیک (یا همان وجه تسمیه‌ای که برای این مکتب بیان شد) به‌گونه‌ای است که درباره مسائل فلسفی و نظری، خدشه‌هایی را وارد می‌داند؛ اما این موارد در ارتباط با مسائلی است که در فلسفه مطرح شده است و چنین به نظر رسیده که فلسفه، به معنای عقل است. پس گفته می‌شود اعتراض ما به برخی از مسائل فلسفی به معنای اعتراض به عقل می‌باشد؛ چون مثلاً اصحاب تفکیک با انگیزه تأثیر وحی، قائل به این هستند که عقل و وحی نمی‌توانند با یکدیگر سازگار باشند!

درحالی‌که چنین نیست؛ زیرا عقل از نظر ما، به معنای «ماه‌الادراک» است و این منبع، هرگز با وحی مخالف نیست و از چنان اصلاتی برخوردار است که اصل اثبات خدا و وحی به آن وابسته است. فرضاً اگر در جایی از وحی، مطالبی مخالف با ماه‌الادراک دیده شود، طبیعی است هنگامی که از این ادراک صریح خارج شویم، جای سخنان دیگر بسیار است.

عدم سازگاری «فلسفه و عرفان موجود»، با وحی

بنابراین هر آنچه به نظر می‌رسد با این ادراک صریح عقلانی مخالف است، حتماً توجیه خواهد شد؛ ولی مهم آن است چیزی که مخالف عقل صریح باشد، در وحی وجود ندارد و هر کجا در وحی موردی مشاهده شود که به نظر می‌رسد خلاف عقل است، خود وحی قبل و بهتر از هر امری آن را توجیه کرده است. از این قبیل است آیاتی مانند «جاء ربک ...» یا «الی ربهنا ناظره» یا «و نفخت فیه من روحی». از این رو می‌توان مدعی شد هرگز تخالفی بین عقل صریح و وحی وجود ندارد.

سخن این است که وحی، عین عقل و عقل نیز عین وحی است. عقل، سند و حجت است و از چنان قدرت و اصالتی برخوردار است که اساس هر حرکت صحیحی بر اساس آن صورت می‌گیرد. خشت اولیه هر ساختمان ارزنده فکری، تعقل است که البته تکیه‌گاه وحی نیز می‌باشد. در عین حال بسیاری از آنچه که اکنون به عنوان «فلسفه و عرفان» مطرح است، با وحی سازگار نیست و این مسئله جای بحث و بررسی دارد.

بیان برخی از موارد عدم سازگاری با وحی

به اعتقاد بنده درباره مسئله «توحید»، آنچه در فلسفه با ادله خاص خود وجود دارد، سنخیت بین خالق و خلق است و آنچه در عرفان مطرح است، مسئله عینیت است و آنچه در وحی است، مسئله بینونت بین خلق، موجودات و خالق می‌باشد که البته این مسائل باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد. درباره مسئله «علم و اراده» نیز آنچه در فلسفه مطرح است، یکی بودن آنها، و در مسئله وحی، به روشنی دو تا بودن علم و اراده است. مسائل دیگری هم مانند «جبر و اختیار» وجود دارد که در عرفان، انسان به عنوان موجودی ذوالاراده و الاقتضاء قلمداد نمی‌شود تا آن‌گاه گفته شود انسان مجبور است یا نسبت به او تفویضی صورت گرفته است. پس در نگاه عرفانی، اسناد «وجود» به او، مجازی و حتی فوق آن است که به او «عین الفقر» گفته شود. طبعاً تعابیری مانند «لا جبر و لا تفویض» هم از باب سالبه به انتفاء موضوع،

قلمداد می‌شود. در واقع نبودن جبر و تفویض به خاطر آن است که انسانی وجود ندارد تا مجبور شده یا به او تفویض شود.

بی‌تردید این مسائل با وحی سازگار نیست؛ همچنان‌که میانی فلسفی، تا آنجا می‌رسد که بالاخره «مجبور» به صورت «مختار» تعریف می‌شود؛ همچنین باید دید در مسئله معاد، «محشور» به چه معنا است؟ آیا از بدن خاکی خبری هست یا فقط روح محشور می‌شود؟ چنان‌چه در قسمتی از مطالب فلسفی (غیر از حکمت متعالیه) تنها از معاد روحانی دفاع می‌شود. بر این اساس، انسان، با ملکات خویش محشور می‌شود یا اینکه می‌گویند نفس، صورت مثالی را ایجاد می‌کند که در هر حال از بدن خاکی خبری نیست و طبعاً بهشت نیز قائم و موجود به نفس انسان است. از این قبیل موارد بسیار است که هر کدام جای بحث دارد.

بنابراین از نظر مکتب تفکیک، عقل دارای جایگاه و ارزش مخصوص به خود است و نمی‌توان گفت از این دید، اهمیتی به آن نمی‌شود یا فقط ظواهر وحی اخذ می‌شود. در اینجا عقل (به معنایی که گفته شد) کاملاً با وحی منطبق است و هرگز با یکدیگر مخالف ندارند؛ اما اشکالات و مناقشاتی که وجود دارد، این است که فلسفه موجود در قالب حکمت متعالیه، در «اسفار» و دیگر کتب ملاصدرا آمده است.

ضرورت رجوع به «عقل هماهنگ با وحی» در

به بیان بهتر در مباحث موجود فلسفی و نتایج برگرفته از آن، معقول به معنایی که عقل ما را به آنجا رسانده باشد، وجود ندارد؛ بنابراین شایسته است که به این امر اهتمام بسیار ورزیده شود. آنچه مکتب تفکیک بیش از هر چیز به آن اهتمام می‌ورزد، این است که با توجه به اینکه وحی، مورد قبول قرار گرفته و تنها شامل مسائل فرعی مانند: پاکي، نجاست، طهارت و ... نیست. (در عین اینکه این مسائل نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است)، اما بی‌تردید وحی، معارف دیگری را در زمینه حقایق هستی در بر می‌گیرد. از این رو بعد از اینکه عقل، وحی را پذیرفت، نباید این گونه باشد که در ابتدا مسائلی از جای دیگر در نفس انسان رسوخ پیدا کند و سپس انسان به فکر رجوع به وحی باشد! باید به وحی نیز اهتمام ورزیده شود؛ زیرا هر کس

به وحی اهتمام داشته باشد و با «ماه‌الادراک» که مشترک است وارد این مسائل شود، به هر آنچه به نظر ما درست است دست می‌یابد؛ مشروط بر آنکه این کار عملی شود. خلاصه کلام اینکه در پاسخ به پرسش درباره «چگونگی نسبت وحی و عقل در مکتب تفکیک و فلسفه» می‌توان گفت عقل و وحی، در معنای گفته شده در فلسفه و تفکیک از نظر کلی مشترکند و نه تنها تضادی بین آنها وجود ندارد، بلکه بر یکدیگر تطابق دارند. اما آنچه باقی می‌ماند، بحث‌های مصادافی است؛ یعنی مصادیقی که در مسائل این علوم مورد بحث قرار گرفته و می‌گیرد. پس نسبت بین عقل و وحی، نسبت «تطابق» است؛ آن هم با توجه به مختصر مسائلی که در ضمن بحث گفته شد.

جمع‌بندی اول بحث

- سبحانی: برای هدفمند کردن بحث، مطالب آقای سیدان به صورت خلاصه بیان می‌شود. به نظر می‌رسد چهار گزاره از نظریه ایشان قابل استخراج است:
۱. در مقام تعریف، فرق چندانی بین مفهوم عقل و وحی در فلسفه و مکتب تفکیک وجود ندارد و اگر هم هست، محل کلام ما نیست. با آنکه تفاوت‌های هستی‌شناختی یا انسان‌شناختی در تعریف عقل وجود دارد، اما سخن در این نیست که «مکتب تفکیک» عقل یا وحی را به معنایی و «فلسفه» به معنایی دیگر تعریف می‌کند.
 ۲. وحی با تعقل به لحاظ فعالیت یا روش شناختی تفاوت دارد. تعقل، فعالیتی است ذهنی، و وحی، اتصال به منبع وحیانی و حضرت حق تعالی است که طبعاً اخذ مطالب نیز از منبع الاهی صورت می‌گیرد.
 ۳. از دیدگاه ایشان عقل صریح نه تنها با وحی منافات ندارد، بلکه وحی مبتنی بر عقل صریح است و هر اندیشه و دانش درستی باید بدین معنا بر عقل، بنیان نهاده شود.
 ۴. نقطه اختلاف و تأکید در این است که آنچه به عنوان مصداق تعقل و عقل در فلسفه اسلامی مدنظر است، به گونه‌ای است که در همه جا نمی‌توان از عقل صریح، سراغ گرفت؛ از این رو نتایج آن با آنچه در وحی به عنوان معارف مطرح می‌شود، تنافی دارد؛ یعنی در مقام مفهوم، تصور و بحث کلی میان عقل و وحی نه تنها تنافی مشاهده نمی‌شود، بلکه نوعی

معاذت بین این دو نیز وجود دارد؛ اما باید دید در مصادیق، هر کس در هر کجا که مدعی تعقل است آیا آن نتایج، با وحی سازگار است یا خیر. به نظر ایشان گاه در فلسفه، تنافی‌هایی میان داده‌های وحیانی و نتایج عقلی فلسفی وجود دارد.

سیدان: در ابتدا گفتید مفهوم عقل و وحی کلی است که البته نمی‌خواستیم بگوییم مفهومی یکی است. مقصود آنها دو چیز است و در عین حال تطابق وجود دارد.

سبحانی: خیر! عرض کردم عقل و وحی از دیدگاه فلسفه و مکتب تفکیک چه معنایی دارد. آیا آن وحی که فلسفه تعریف می‌کند با وحی مورد نظر مکتب تفکیک، مغایرت دارد؟ گفتیم این مسئله محل بحث نیست.

سیدان: تنها آنچه «ماه‌الادراک» است مشترک است.

سبحانی: در اینجا از جناب آقای قیاضی تقاضا می‌شود در نوبت اول دیدگاه خویش را بیان کنند.

نقد

قیاضی: قصد بنده این نیست که در تعریف اختلاف کنم؛ بنابراین عقل یعنی همان نیرویی که خداوند متعالی به انسان عنایت فرموده است و انسان بر اساس آن درک می‌کند. اما به دلیل تنگی وقت، مستقیماً به سراغ فلسفه و نکته چهارم در جمع‌بندی اخیر می‌روم که بیان شد در فلسفه، مطالبی وجود دارد که با وحی صریح مخالف است. این مسئله در دو مقام باید مورد بحث قرار گیرد.

اعتبار حکم قطعی عقل، در هر حال

اولاً: بنده بر اساس تفکر خویش، این مطلب را عقل صریح نمی‌دانم و در عین حال امکان دارد که وحی با آن مخالف باشد؛ یعنی در این نکته با آقای سیدان موافقم که ممکن است در جایی عقل به مطلبی برسد که مخالف با وحی باشد. به دلیل اینکه حکم عقل، حکمی قطعی است و حکم وحی نمی‌تواند با وجود این قطعی، قطعی باشد؛ پس امکان ندارد شخصی با

استفاده از مقدمات و شکل یقینی (در ماده و صورت) و استدلال خویش به نتیجه‌ای برسد که نهایتاً او را به یقین رساند و از طرف دیگر قرآن، یا سنت معتبر یا چیزی را می‌فرماید که با آن موافق نیست. حال به این شخص، در این حالت چه باید گفت؟ به نظر این فرد، قطع، امری شخصی است و به فرد دیگری هم قابل سرایت نیست؛ مگر آنکه او نیز همین راه را بییماید و صغرا و کبرا و قیاس مرکب و تمام مقدمات آن را درست مانند وی انجام دهد که در آن صورت برای وی نیز این قطع حاصل می‌شود. طبعاً اگر این مسیر را بییماید، جای بحث نیست. پس فردی که این مسیر را طی و استدلال عقلی را اقامه کرده و فلسفه، او را به نتیجه‌ای یقینی رسانده است، آیا می‌توان گفت حال که فلسفه، به اینجا ختم شده است، پس یقینی هم در کار نیست؟! خیر! چراکه بالاخره او یقین دارد. از طرف دیگر وحی، خلاف آن سخن می‌گوید. این مسئله از مواردی است که طبق سخنان آیت الله سیدان، باید وحی از نظر او تأویل شود؛ زیرا اگر عقل، حجت و مبنای وحی است، نمی‌توان در ابتدا بر اساس عقل، وحی را پذیرفت و بعداً که عقل به چیزی منتهی شد، بگوییم عقل از اعتبار ساقط است. تمام این مطلب در مورد شخصی است که تفلسف کرده و به نتیجه‌ای یقینی رسیده است.

ضرورت تأویل ظاهر ادّله، هنگام تعارض با یقین عقلی

ثانیاً: باید دید از دیدگاه شخصی که بدون تفلسف، معتقد به تخالف آرای مثلاً ملاصدرا با ظاهر آیات و روایات است، قضیه چگونه است. به عبارت دیگر، مقام دوم مربوط به کسی است که در بیرون ایستاده و بدون تفلسف، مشاهده می‌کند که آرای ملاصدرا با کل یا تعدادی از آیات و روایات مخالف است. به اعتقاد ما، وظیفه شرعی این فرد، در برابر عملکرد ملاصدرا، حمل بر صحت کردن است؛ زیرا ملاصدرا بدون هیچ گونه غرض‌ورزی این مسیر را پیموده و بر اساس این راه برای وی یقین حاصل شده است. بنابراین چون وی به یقین رسیده است، راه منحصر به فرد برای او چیزی جز تأویل نیست؛ چون در حالت تخالف بین این یقین عقلی و آن وحی، کار دیگری غیر از این نمی‌توانسته انجام دهد. در واقع او حجتی ندارد تا ظاهر ظنی قرآن را بر یقین خود مقدم بدارد. اتفاقاً ملاصدرا، به طور صریح در آغاز بحث «نفس مشاعر» می‌فرماید:

«روایات ما، من طرق اصحابنا المأمیه، در حد تواتر بلکه فوق تواتر است که روح، قبل از بدن وجود

داشته است.»

وجود تواتر هم بدین معنا است که از نظر سند، جای هیچ‌گونه بحثی ندارد. اما طبیعی است که سند تنها یک بخش از ارکان حجیت را تشکیل می‌دهد؛ چون بخش دوم این است که اینها ظاهرند و در هر ظاهری نیز احتمال خلاف وجود دارد. ملاصدرا با قراین قطعی (از جمله اقامه ۱۵ برهان با صغرا و کبرای منظم) اثبات کرده است که محال است روح، قبل از بدن وجود داشته باشد.

پس او در عین آنکه این سندها را بر چشم خود می‌گذارد، از نظر دلالت روایات، در این ادله تصرف و این‌گونه تأویل می‌کند که مراد روایات از وجود روح قبل از بدن، مرتبه عالی و حقیقت روح است نه مرتبه رقیقت و آنچه با بدن، در اتحاد و ارتباط است. اگر فرضاً ما به جای ملاصدرا بودیم، متوجه می‌شدیم او هیچ راه دیگری غیر از این نداشته و ما نیز که بیرون ایستاده‌ایم، هیچ راهی جز پذیرفتن سخن وی نداریم. این موضوع را می‌توان این‌گونه تشبیه کرد که دو مجتهد درباره یک مسئله، به دو نظر متفاوت دست یافته‌اند و هر کدام معتقدند که نظر شخصی‌شان صحیح است؛ اما اگر از هر کدام سؤال شود حکم خداوند کدام است، پاسخ می‌دهند شاید همان حکمی که مجتهد دیگری می‌گوید. پس هر مجتهد باید چنین بگوید که پس از استفراغ و سم، با ادله‌ای که در اختیار داشته، به این نتیجه رسیده است. مجتهد دیگر نیز بدون هیچ‌گونه غرض‌ورزی همین عمل را انجام داده است؛ اما هر کدام به یک نتیجه متفاوت رسیده‌اند. پس شاید حکم خدا، همان چیزی باشد که مجتهد دیگر به آن رسیده است. این، رویه همه فقهای ما است. هیچ فقهی نمی‌تواند بگوید یقیناً هر آنچه می‌گوید حکم الله است؛ بلکه می‌تواند بگوید یقیناً این حجت من و مقلدان من است و اگر به این نتیجه رسیده‌ام، دیگر نمی‌توانم از دیگری نظر بخواهم؛ زیرا از این باب رجوع جاهل به عالم است که امری مردود می‌باشد.

«ناتوانی عقل» در درک مطلق امور، دلیلی بر «ضرورت وحی»

باید دقت کرد که فلسفه یک علم نظری است. چه بسا یک فیلسوف دیگر، در این رشته، این راه را قبول نداشته باشد و بگوید استدلال‌های مثلاً جناب آخوند صحیح نیست و چون

چنین است، پس عقل در این مسئله نمی‌فهمد. مسلماً این مسئله نیز مورد پذیرش ما است و واقعاً چنین است. در حقیقت این، استدلال فلاسفه بر ضرورت نبوت نیز می‌باشد؛ یعنی از آنجا که عقل نمی‌تواند همه مسائل را درک کند، پس وجود پیامبر لازم است. خداوند که انسان را حکیمانه و برای رسیدن به هدفی که مد نظر داشته آفریده است، باید آنچه را که عقل انسان از درک آن عاجز است، در اختیار وی قرار دهد و البته منظور از وحی نیز همین است؛ اما در اینجا ممکن است فیلسوف دیگری همین راه را دنبال کند و نهایتاً به این نتیجه برسد که استدلال‌های ملاصدرا صحیح نیست؛ زیرا فلسفه، یک علم نظری و دارای آرای مختلفی است. برای محکوم کردن آرای یک فیلسوف نمی‌توان گفت که چون نظرات وی مخالف آیه قرآن است، پس روش وی نیز محکوم است! بلکه باید مسیری را که او پیموده و به این نتیجه دست یافته است، مورد بررسی قرار داد و خطاهای آن را شناخت؛ زیرا این فیلسوف نیز آیات قرآن را قبول دارد؛ ولی به وسیله همان عقلی که مورد قبول همگان و حجت باطنی است به این نتیجه رسیده است.

لزوم تبیین معنا و محدوده «عقل صریح و غیر صریح»

اکنون آقای سیدان به این پرسش‌ها پاسخ دهند که مرز میان عقل صریح و غیر صریح و منظور از این دو عقل چیست؛ در حالی که دو نوع مسائل «بدیهی و نظری» وجود دارد اگر منظور از عقل صریح، بدیهیات است، باید باب تفکر را بست؛ زیرا اگر با تفکر به چیزی رسیدیم، این عقل، غیر صریح بوده و فاقد ارزش است و اگر چیز دیگری است، بفرمایید آن چیست تا ما از آن استفاده کنیم.

ضرورت و هدف «فلسفه اسلامی»

بنابراین جهت برخورد با آرای گوناگون، علم فلسفه مورد نیاز است؛ گرچه هدف فلسفه، این نیست. به فرمایش آیت الله جوادی آملی آیا علم فقه غیر از این است که برای فهم شریعت به سراغ آیات و روایات برویم؟ حال آیا حق نداریم برای فهم معارف دین به سراغ کتاب

توخید مرحوم صدوق یا خطبه‌های امیرالمؤمنین (ع) در نهج‌البلاغه برویم که می‌فرماید: «مَن حدّه فقد عدّه و من ثناه فقد جزّعه»؟ - تمامی اینها روابطی است که به صورت قضیه شرطیه بیان شده است. آیا استلزام «مقدم نسبت به تاسی» برای آن گفته شده که آن را بفهمیم یا مثلاً برای صواب تلاوت کنیم؟ اگر برای فهم است، این نیز خود، فلسفه آن هم «فلسفه اسلامی» است که باید درباره این موضوعات تفکر و بدین ترتیب در آنها اشکال، سوال و پاسخ‌هایی را مطرح کرد.

«حجیت فلسفه» حتی در صورت تخالف با ظواهر

پس نمی‌توان به دلیل آنکه آرای در فلسفه وجود دارد و با صریح قرآن (به فرمایش ایشان) و ظاهر قرآن و روایات (بنابر عرض بنده) مخالف است، حکم کرد که مخالفت با فلسفه، یک ضرورت است! این در حالی است که «ظاهر» نیز اگر قرینه‌ای بر خلافش نباشد حجت است و در هر صورت این امر باید توسط مجتهد، جست و جو شود. در هر حال نمی‌توان به صرف تخالف آرای فلسفی با این ظواهر، حکم به مخالفت با فلسفه داد.

نظریه

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

غلبه «قطعیت و حیانی»، بر «قطعیت عقلانی»

سیدان: با توجه به آنکه بسیاری از آنچه فرمودید و گاه نقدی بر عرایض بنده بود و همان مطالبی است که بنده عنوان کردم، پس نقد آنها بی‌معنا است. گاه صحبت این است که فلان فیلسوف در ارائه چنین نظری تبت بدی داشته و مقصّر، ظالم و جانی است! در این صورت جا دارد مقداری از این مطالب گفته شود و اشکالات ایشان هم وارد است. اما مسلم این است که این نوع برخورد صحیح نیست که چون نظر وی این است و احیاناً تبت او بد یا خوب بوده است، پس چنین و چنان است!

قیاضی: اصلاً بنده به بد یا خوب بودن نیت کسی اشاره نکردم.

سیدان: بحث ما این نیست که مثلاً ملاصدرا بد عمل کرده و ما او را محکوم می‌کنیم! بلکه در ارتباط با این مسائل، نکته مهم این است که هر کس به کار کردن در حوزه وحی (که مورد قبول شما نیز هست) اهتمام کند، آن چنان نتیجه‌ای می‌گیرد که از استدلال‌های معمول عقلانی، قطعیتی این چنین، برای او حاصل نمی‌شود. این مطلب را هم تأکید کردم که چنانچه کسی از عقل، مطلبی را فهمید و به آن یقین کرد، حتماً نمی‌توان نسبت به یقینی که او کرده است، تردیدی را جایز دانست؛ یعنی در ارتباط با اینکه کسی با ادله عقلانی در مسیری حرکت کرده و در آن مسیر به یقین رسیده است، نمی‌توان گفت از آنجا که یقینت با ظواهر آیات (یا به تعبیر بعضی، نصوص آیات) مخالف است، از یقینت درست بردار! بلکه همچنان که خودتان فرمودید، اگر بخواهیم او از نظرش دست بردارد، باید استدلال‌ها و مقدماتی را که در آن سیر کرده و به عنوان مسائل عقلی برایش مطرح گردیده و بر اساس آن به جایی رسیده است، مورد نقد یا بررسی قرار دهیم که خوشبختانه چنین مطلبی، مورد تأیید شما نیز بود. ممکن است کسی این مسیر را طی نکرده و در نتیجه از آیات و روایات، استنباط دیگری داشته باشد. سخن ما این است. در جلسه‌ای به عنوان شوخی گفتم هنر ما این است که بحث را از نظر عقلی بررسی کنیم و استدلال‌هایی که به عنوان ادله عقلیه قطعیه گفته شده است، اگر خلاف وحی باشد، باید از نظر عقلی هم محدودش بدانیم؛ نه اینکه صرفاً به خاطر اینکه خلاف آیه‌ای از قرآن (که به نظر من متن صریح است) سخن گفته‌اید، گرچه مسیر عقلی را هم پیموده‌اید باز باید از نظر خود دست بردارید! قطعاً این سخن بسیار کودکانه است. از این‌رو اولاً چنانچه فردی در مسائل و حیاتی دقت و تدبّر کند، آنچنان به صراحت، مطالب بر او روشن می‌شود که استدلال‌های قبلی متبادر به ذهن وی که آنها را عقلی و قطعی می‌دانست، این ویژگی‌ها را نخواهد داشت. از سوی دیگر او از همان ابتدا، در مسیری قرار می‌گیرد که دیگر چنان برداشتی از آن استدلال‌ها نخواهد کرد. برای مثال بفرمایید که در بحث معاد، کدام بخش از آیات، ظواهر محسوب می‌شود: «و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم» چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند. در این آیه خداوند می‌توانست به صراحت چنین بفرماید که: «پیغمبر ما! به این فرد بگو غصه نخور. ما استخوان‌ها را زنده نمی‌کنیم؛ چون بدن او تمام شد و رفت!» مسلماً این سخن درست نیست. چون سپس می‌فرماید: «قل یحییها

الذی انشأها اول مره» یا در جای دیگری می‌فرماید: «لا أقسم بیوم القیامه و لا أقسم بالنفس اللوامة ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه» پس چیزی وجود داشته که متفرق گردیده است و حال می‌توان آن را جمع کرد. این دیگر با صورت مثالی سازگار نیست. این قبیله مطالب آن چنان عمیق است که هر کدام نیازمند بحث مستقلی است و به صورت گذرا نمی‌توان به نتیجه‌ای دست یافت.

وجود «اختلاف آرای فلسفی» دلیلی بر نبود قطعیت عقلی

سخن ما این است که اولاً چنانچه فردی در وحی که پذیرفته است تدبر کند، چنان غالب مسائل، به وضوح و صراحت قابل فهم است که چیزهایی که در نظرش به صورت استدلال عقلی است نمی‌تواند حالت قطعیت را این چنین برای او ایجاد کند. البته اگر کسی این کار را نکرد و از ابتدا در مسیر عقلی گام برداشت، ممکن است فیلسوف دیگری هم در آن خدشه وارد کند. ما و شمایی که فرد ثالث هستیم و می‌بینیم این فیلسوف بر معنایی ادعای قطعیت کرده است؛ اما فیلسوف دیگری، همان ادله‌ای را که به عنوان قطع، اعلام شده است درست نمی‌داند، طبعاً می‌توان نتیجه گرفت که اصل مطلب، از بداهت و قطعیت برخوردار نبوده است؛ زیرا این فیلسوف چنان می‌گوید و فیلسوف دیگر همان را رد می‌کند. لاقلاً باید توجه داشت که مطالب از این قرار است.

لزوم بحث از وجود «ادله قطعی» به عنوان مابازاء نصوص

حال پرسش اینجا است که در مقام بحث با کسی که عقل را به معنای «ما به الادراک» حجت می‌داند، آیا می‌توان ادعا کرد ادله قطعی و صریحی وجود دارد که می‌تواند ما را از تمسک به نصوص بی‌نیاز کند یا اصلاً چنین چیزی نداریم؟ این مسئله نیاز به بحث دارد و با گفتن من که چنین است و سخن دیگری که چنین نیست تمام نمی‌شود. در غیر این صورت بنده مجدداً ادعای خویش را تکرار می‌کنم. هنر ما این است که اول بحث عقلی انجام داده و سپس آن را مخدوش کنیم و با توجه به انجام این کار، از معنای صریح آیات و روایاتی که در

دست ماست، حفاظت کرده‌ایم.^۲ پس نمی‌توان چشم خود را بست و به جمعی که مسائل عقلی را بحث کرده و به قطعیت رسیده‌اند، گفت چون آیه به نظر من در این معنا صریح است، پس شما بی‌دلیل چنین سخنی می‌گویید. این کار هرگز درست نیست.

فیاضی: شما فلسفه را قبول دارید، اما با آن درگیر نیستید. باید تفلسف داشت. در فلسفه ممکن است نظر این فرد با نظر ملاصدرا فرق کند که بلاشکال است.

نقش «عقل» در اثبات اصل وحی

سیدان: ده سال پیش فردی از قم آمد و گفت شما خودت فیلسوف هستی، گفتم اسمش را هر چه می‌خواهی بگذار. سخن در این است که ما با یکدیگر، تنها بحث صغروی داریم نه کبروی. چنان‌که در کلیات و کبرویات مسائل، سال‌ها قبل از من سؤال شد: «گاه گفته می‌شود با اینکه وحی را حکم عقل پذیرفته و به آن رسیده‌ایم، چگونه می‌توان برای کشف معارف، عقل را نادیده گرفت و آنچه به وسیله عقل حجت شده است، میزان و ملاک قرار گیرد و لزوماً خود عقل نیز کنار زده شود.»

در جواب این سؤال مطالبی در آنجا تذکر داده شد که موردی برای این سؤال باقی نمی‌گذارد. با این حال برای روشن شدن جواب، مطالب زیر یادآوری می‌شود:

بدیهی است مطالبی که عقل به روشنی آنها را می‌فهمد و مورد قبول عموم عقلا است، مسائلی محدود و انگشت شمار است و بسیاری از مسائل از شعاع نور عقل ایشان بدور و آنچه برای عموم آنها روشن و از مدرکات اولیه است (مانند اینکه معلول بدون علت ممکن نیست؛ اجتماع ضدین یا نقیضین محال است؛ زهد تصوف باطل است؛ محیط، اکبر از محاط است و ...) تغییرناپذیر و هرگز از وحی گرفته نمی‌شود؛ بلکه وحی به این مطالب روشن عقلانی، ثابت شده و متکی است. از این رو اولاً هیچ‌گاه چنین درک روشن عقلانی کنار زده نمی‌شود و ثانیاً آنچه بر این حقایق روشن متکی است، مورد قبول نیز قرار می‌گیرد.

ضرورت بحث عقلی و نقلی، از مصادیق و صغریات

اگر بنا باشد بحث مفید و جدی صورت گیرد، باید از این مناقشات مختصر در ارتباط با عبارات و مسائل بگذریم. چیزی که از ابتدا گفتم و بر آن اصرار ورزیدم این است که عقل با وحی منطبق است و این عقل است که سند و حجت و دارای عصمت می‌باشد. سخن ما این است که باید در آنچه آقایان ادعا کرده و در یک بحث عقلی به این نتیجه رسیده‌اند که این قبیل آیات را باید توجیه کنند، وارد بحث شویم؛ یعنی مباحثی مانند «سنخیت و عینیت و تباین بین خالق و مخلوق و خلقت» یا «علم و اراده و فاعلیت حضرت حق» یا «جبر و اختیار و ...» را می‌توان انتخاب کرد و شخصاً حاضریم به همه این مسائل پاسخ دهم. تمامی اینها گذشته از همه کلیاتی است که مورد توافق است؛ زیرا بحثی درباره کلیات نیست. در عین حال شأن عقل در جایگاه خود محفوظ است و هر گاه که از طریق عقل به قطع می‌رسیم، امکان ندارد بگوییم در حالی که قاطع هستی باید از قطعیت دست برداری؛ البته برای یافتن چگونگی یک مسئله و طریق یافتن به یک نتیجه می‌توان در ابتدا تنها به یکی از مباحث پرداخت تا شیوه بحث و رسیدن به یک استنتاج روشن‌تر شود؛ در غیر این صورت گفت‌وگو درباره کلیات مورد توافق، سودمند نیست. بنده شخصاً زمانی که یک سطر از «توحید صدوق» را تدریس می‌کردم، بی‌مبالغه ۱۵ روز طول کشید؛ یعنی با توجه به همه این مسائل عقلی، خواهیم گفت که تو یک فیلسوف هستی. از این‌رو هیچ اشکالی ندارد که این را تأویل کنیم. سخن ما این است که در اینها تعقل و تدبیر شود. اما باید در یک مسئله وارد شد و آن را از جهات مختلف عقلی و نقلی بررسی کرد تا به نتیجه رسید. چنانچه مایلید به یک نتیجه درست دست یابید، باید از این کلیات کذایی صرف نظر کرد و وارد بحث مصادقی شد.

سبحانی: می‌توان پس از بحث از «کلیات» که آیا در این زمینه، اختلافی هست یا خیر، به بحث مصادیق نیز پرداخت که این کار در جای خود مناسب است.

«نام‌گذاری برخی از نحله‌ها و مکاتب»، ریشه برخی از اختلافات

پارسانیا؛ جریان عادت پسندیده در حوزه‌ها که یک طلبه در مقابل استاد خود می‌تواند نقد و بحث کند، این شجاعت را به من داده است که در مقابل اساتید بزرگوار - آقایان سیدان و فیاضی - (که هر دو استاد فضل تقدم بر بنده دارند) اظهار نظر کنم؛ همچنین یک تذکر دوستانه به جناب آقای سبحانی دارم که بنا است عنوان بحث، «رابطه عقل و وحی» باشد؛ اما بسیاری از وقت، خارج از این حوزه بود. گرچه مطالب بسیار خوب مطرح شد و به نتیجه هم رسید، در عین حال می‌گویم بر همین مدار بحث کنم و در مورد موضوعاتی که متأسفانه از مدار بحث خارج بود، فعلاً سخنی به میان نیاورم.

اصولاً روشن شدن رابطه «عقل و وحی» پیش از آنکه برای من و دوستان در این مجلس حائز اهمیت باشد، در حوزه جغرافیای فرهنگی تأثیرگذار است که در دنیای امروز نقش یک قطب تمدنی را ایفا می‌کند؛ بنابراین اعلان و تبیین این مطلب و رسیدن به آن، قطعاً امری ضروری است. به اعتقاد بنده این مسئله در برابر آنچه فرهنگ و تمدن غربی خوانده می‌شود، یکی از ویژگی‌های اسلام، قرآن و تمدن اسلامی است.

به نظر می‌رسد که طرح برخی از این بحث‌ها به لحاظ برخی از این تسمیه‌ها است. بررسی لفظ «تفکیک بین عقل و وحی» یک بحث طولانی است و این فرصت، مغالطات را در درون «حوزه‌های علمیه» بلکه در سطح فرهنگی و تمدنی در مواجهه ما با جریان‌های فکری غرب به وجود می‌آورد. بنابراین نفس کلمه «تفکیک» گاه این قبیل توهّمات را ایجاد می‌کند.

نظریه

بطلان «تفکیک وحی و عقل از یکدیگر»

سیدان؛ اصولاً «تفکیک عقل و وحی» نادرست است؛ بلکه آنچه هست تفکیک افکار بشری از افکار وحیانی است. چنانچه فردی افکار بشری را عین عقل می‌داند؛ آن‌گاه می‌توان

از ضرورت تفکیک بین این افکار، با افکار وحیانی یا وحی سخن گفت. حال اینکه لفظ تفکیک (با توجه به مباحث مطرح شده) به معنای تفکیک وحی از افکار بشری است؛ یعنی همان افکاری که با یکدیگر متضاد، مختلف و در حدّ نفی و اثبات نسبت به مسائل اساسی در سطوح عالی است و نه به معنای تفکیک بین عقل و وحی، یک نسبت بسیار ناروا است و جداً چنین چیزی در مخیله کسی خطور نکرده است. اصولاً در مکتب تفکیک، «عقل و وحی» از هم جدا نمی‌شوند.

قیاضی: طبعاً اگر عقل چیزی نفهمد، معارض نیست و اگر فهمید، همان افکار بشری است. سیدان: گفتم عقل به معنای «ماه‌الادراک» با وحی تطابق دارد. نوشته آوردم و گفتم اینها سه چیزند که تمایز و تطابق دارند. درباره این مسئله نمی‌دانم چطور باید مطلب را اعلام کرد که مقصود، تفکیک بین عقل و وحی نیست. شما با وجود تبحر باز وقتی تأویل می‌کنید، از تفکیک بین عقل و وحی سخن می‌گویید!

سیحانی: شاید منظور ایشان چیز دیگری است که با توضیحات روشن می‌شود.



نقد

تفاوت عقل و وحی در «موضوع، حوزه و نوع شناخت»

پارسانیا: گفته ایشان تأکیدی دوباره بر همان نکته‌ای است که قصد دارم ارائه کنم. استعمال لفظ «تفکیک» در فضای فرهنگی باعث می‌شود برخی این معنا را از آن برداشت کنند؛ یعنی ما با گروه گسترده‌ای مواجهیم که در یک حوزه فرهنگی کار کرده‌اند. به عقیده بنده دنیای غرب چه در قرون وسطا و چه پس از آن، دارای یک اصل مشترک بوده و آن، تفکیک عقل و وحی است که گاه به تفکیک «عقل و ایمان» هم از آن یاد می‌شود. با این تفاوت که در قرون وسطا، سلطه با چیزی بود که آن را وحی می‌نامیدند؛ حال آنکه در آن زمان به عقل، بهایی داده نمی‌شد، بلکه سرکوب می‌گردید. غرب در دنیای مدرن، عقلانیتی آورد که گسسته از وحی بود و ارتباطی با آن نداشت. این مسئله مورد تأکید است که تفکیک به معنای تفکیک

بین عقل و وحی نیست؛ زیرا اولاً عقل، مرجعیت دارد؛ به این معنا که می‌تواند بشناسد و آنچه را که می‌شناسد با آنچه که توسط وحی شناخته می‌شود می‌تواند یکسان نباشد. علاوه بر این، حوزهای شناخت نیز تفاوت دارند. نوع ادراک نیز متفاوت است؛ چنان‌که عرفان با وحی تفاوت‌هایی دارد، اما دریافت اینها با یکدیگر تطابق دارد. این نکته‌ای است که در این جلسه تا اینجا روشن گردید.

سیدان: آیا این همان چیزی است که گفتیم؟

دفاع فلسفه اسلامی از «تطابق عقل و وحی»

پارسانیا: بله! و از این جهت بحث به نتیجه رسید؛ یعنی این همان چیزی است که در تاریخ فلسفه اسلامی نیز مورد توجه بوده است. استاد بزرگوار جناب آقای سیدان در قسمت اول سخنان خود، «رابطه عقل و وحی» را در نگرش خویش به مسئله بیان فرمودند؛ اما قصد دارم این رابطه را از دیدگاه متفکران و فلاسفه اسلامی نیز بیان کنم تا دریابیم چه اندازه آنان این سخن را تأیید می‌کنند.

اصولاً کار عقل ادراک است؛ اما اینکه «این ادراک چیست؛ چگونه است و چه نوع وجودی دارد؟» مباحثی را به دنبال دارد که از محل بحث کنونی ما خارج است. آنچه وحی برای بشر به ارمغان می‌آورد، عبارت است از همان چیزی که عقل می‌فهمد؛ البته وحی فراتر از عقل است؛ به گونه‌ای که بنابر تبیینات مشایی، صاحب عقل مستفاد، مستقیماً با روح القدس و منبع علم الاهی ارتباط بی‌قیاس دارد؛ به گونه‌ای که «اذا شاء علم» و البته به تور شکار (که بسا آن به شکار حقایق برود) که مربوط به مراحل پایین‌تر است و شامل استدلال و برهان می‌شود نیاز ندارد. بنابراین:

نگار من که به مکتب ترفت و خط نوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد
او مستقیماً با دریای وجود و مخزن علم الاهی ارتباط دارد و تا سؤالی مطرح می‌شود، بلافاصله به کمک علم الاهی آن را در می‌یابد. در حکمت صدرایی و پس از آن، ارتباط با خزینه علم الاهی حتی به این صورت نیز مطرح می‌شود که ایشان خزینه‌دار علم الاهی است.

اما عقل، درکی است که در میان همه بشر وجود دارد؛ باید با تور شکار (یعنی از طریق استدلال) پیش رود و می‌تواند در معرض تزلزل و اشتباه نیز قرار گیرد. حال آنکه در عبارات بوعلی و غیر ایشان، در وحی چیزی به اسم خطا وجود ندارد؛ بلکه آنچه هست عصمت است که عبارت از عصمت در «اخذ، حفظ و ابلاغ» است. بنابراین فلسفه اسلامی پس از آنکه عقلی را که مرتکز انسان‌ها است می‌شکافد، به نتایجی می‌رسد که در این عبارت بوعلی نیز منعکس است:

«قول معصوم (ع) می‌تواند حدّ وسط برهان هم قرار گیرد.»

یعنی بعد از اینکه بر اساس فلسفه و عقل خویش مبدأ، نبوت و وحی را ثابت و محدودیت‌های معرفت عقلی را نشان دادیم، آن گاه می‌توانیم قبول معصوم (ع) را در درون مباحث خود وارد و از آنها استفاده کنیم یا آنها را حدّ وسط برهان قرار دهیم. این رابطه عقل و وحی در حوزه فلسفه اسلامی است که با یکدیگر تطابق دارند؛ گرچه عقل ضعیف‌تر درک می‌کند؛ یعنی ادراکات عقلی در قیاس با ادراکات و خبثاتی محدود هستند. بنابراین هر چه را عقل درک می‌کند، وحی نیز درمی‌یابد؛ مانند اصل توحید یا ضرورت شرک منعم. اما امور بسیاری است که وحی می‌شناسد و عقل نمی‌تواند به تنهایی بدون استعانت از وحی آنها را بشناسد؛ مانند خصوصیات قیامت یا احکام مربوط به عبادات.

«عقل» با امکان خطا، ابزار شناخت «وحی» معصوم از خطا

نکته‌ای که در این میان وجود دارد، معصومیت وحی است؛ درحالی‌که ما هم نبی نیستیم. آنچه در دستان ما است، کتاب و سنت است و تماس با وحی نیز از طریق این دو منبع می‌باشد. عقلی که دست ما را گرفت و به محضر وحی برد، ما را با کتاب و سنت نیز آشنا می‌سازد. در آنجا مفتاحی بود که ما را با مخزنی آشنا می‌کرد و از این پس نیز که با کتاب و سنت آشنا شدیم، عقل مانند چراغی است که به وسیله آن با وحی آشنا می‌شویم. بنابراین هرچند وحی، معصوم است و هیچ خطایی ندارد، دریافت ما به نام وحی، تنها با دریافت عقلانی و به کمک عقل است. در این جا ممکن است دچار خطا شویم؛ اما امکان خطا به معنای انکار حجیت عقل و توان رسیدن آن به حقیقت نیست؛ درحالی‌که فلسفه‌های شکاکانه

غربی به شکاکیت ساختاری عقلی قائل است و راه شناخت را برای عقل، مسدود می‌داند. عقل، توانایی رسیدن به خداوند و وحی را داشته و برای این کار، راهی مشخص وجود دارد. عده‌ای هم اشتباه کرده و ملحد می‌شوند؛ اما عقل، آفریده خدا و «ما عبد به الرحمن» است. دانسته-های آنان گرفتار خطا است؛ و آلا اگر آنها نیز با عقل سلیم انسانی به بحث بپردازند، از این خطاها بیرون می‌آیند؛ چنان‌که هنگام وارد شدن به حوزه استنباط و آشنایی با وحی ممکن است گرفتار خطاهایی شوند.

«وحی»، عامل شکوفایی «عقل» آدمی

اما در حوزه کتاب و سنت، سه مسئله وجود دارد. اگر وحی بخواهد به صورت ناب به دست ما برسد و درست همان نقش عقل را برای من نوعی که از طریق کتاب و سنت با وحی مواجه می‌شوم ایفاء کند، باید از «جهت صدور» و «دلالت» و نیز از حیث «سند»، قطعی باشد و در غیر این صورت ظنی می‌شود. با این وصف کار عقل در شناخت وحی، در برخی از مقاطع، قطعی و در برخی دیگر ظنی است. وقتی از «نسبت عقل و وحی» به طور مطلق سؤال می‌شود، باید متوجه بود که بین عقل ناب (یا حقیقت عقل) و حقیقت وحی در مقام ثبوت، هیچ‌گونه تنافی وجود ندارد. عقل ایمان به وحی می‌آورد و وحی، «لئیسروا دفائن عن العقول» است. انبیا می‌آیند تا دقیقه‌های عقول آدمیان را بارور کنند و از انسان‌ها ادعان گرفته و به ارشاد آنان بپردازند. بنابراین احکامی که وحی در حوزه دریافت عقل بیان می‌کند ارشادی است؛ اما احکامی هم وجود دارد که مربوط به حوزه مسائلی است که عقل به تنهایی آنها را نمی‌داند. اصولاً تور شکار، محدوده خاصی دارد که چیزهای کوچک‌تر از آن در درون آن قرار نمی‌گیرد و چیزهای بزرگ‌تر از آن هم شکارش نمی‌شود. این محدوده، مربوط به مسائل خاصی است که با عقل فهمیده می‌شود و این را خود عقل می‌فهمد و چون عقل می‌فهمد، می‌گوید به وحی احتیاج دارم.

عدم درک بسیاری از معارف و حیانی، در صورت نبود عقل

انسان می‌داند که در عرصه وسیع‌تری از هستی زندگی می‌کند و این منبع معرفتی هم محدوده خاصی را بیان می‌کند؛ بنابراین برای حرکت به سمت کمال و سعادت، نور دیگری به نام وحی نیاز است. در واقع از این طریق، نیاز به وحی و معرفتی که محال بود در افق عقل آموخته شود اثبات می‌شود، «و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون» این مسئله را عقل می‌فهمد و در مقام واقع هم بین اینها هیچ‌گونه تنافی نیست؛ زیرا نبی (ع) صاحب وحی و دارای عصمت است و بین یافته خود با آنچه عقل می‌یابد تنافی نمی‌بیند؛ بلکه اینها را در متن فرهنگ بشری ترویج می‌دهد؛ اما همچون من که در محضر نبی (ع) هستم و با قدم لرزان عقل حرکت می‌کنم، آن مقداری که از وحی می‌فهمم، باز در محدوده نور عقل من است؛ البته اگر عقل من با این منبع معرفتی مواجه نمی‌شد، اولاً متوجه بسیاری از ظرفیت‌های درونی خویش نمی‌شد و ثانیاً بسیاری از فضاهای بیرونی را بدون کمک آن نمی‌توانست کشف کند.

صدرالمتألهین در اول رساله «سه اصل» تعبیری به کار می‌برد. وی می‌گوید: همان‌گونه که «حس»، از ادراک اولیات عقلی عاجز است و نمی‌توان با آن مثلاً «مبدأ اصل عدم تناقض» را فهمید، «عقل» نیز از ادراک اولیات اموری چون قبر، پرشش‌های شب اول قبر و مسائل بعد از مرگ عاجز است و می‌داند که در تمام اینها به هدایت وحی نیازمند است. زمانی که برای درک این مسائل به سراغ روایات می‌آیم، می‌بینم قسمتی از روایات، ارشاد به سوی چیزی است که شخص می‌فهمد؛ مثل استدلال‌هایی که اصل وحی و توحید را اثبات کرده است. احياناً اگر براساس دلایلی که نبوت را اثبات می‌کند به سراغ فردی برویم که از تثلث سخن می‌گوید یا چنین است که مستقیماً تثلث را به صورت نص و بدون احتمال خلاف از او می‌شنویم که در این صورت می‌گوییم تو نبی نیستی بلکه متنبئی هستی و یا چنین است که این مطلب را با واسطه درباره کسی می‌شنویم که اصل نبوت او را اثبات کرده‌ایم، در اینجا می‌توان گفت آنچه به او نسبت داده می‌شود یا به دروغ به او نسبت داده شده است یا اگر واقعاً متعلق به او است از روی تقیه گفته است و اگر از روی تقیه مطلبی نگفته و سند آن نیز قطعی باشد، همچنین عبارت نص نبوده و صرفاً جنبه ظهور داشته باشد، می‌توان از ظهورش عدول کرد و با «قل هو الله احد» و برهان توحید، به جمع کردن بین این ادله همت گمارد. مسلماً این روش در حل مسئله

به ما کمک می‌کند؛ ولی گاه ممکن است بین یک نص با یک نص، یا یک قاعده عقلی با یک قاعده عقلی، یا یک قاعده عقلی با یک نص یا بین یک نص با یک قاعده عقلی (در مقام اثبات که دست من و شما است) تعارض باشد؛ اما حتماً بین نبی (ع) و عقل ناب چنین چیزی محال است. طبعاً وقتی به اینجا رسیدیم؛ یک یقین و دو جهل برای ما حاصل می‌شود. چون می‌دانیم اگر این دو در دو طرف تقیض بودند، یکی یقیناً غلط و دیگری حتماً صحیح است. ولی آگاهیم که نمی‌دانیم کدام یک از این دو درست و کدام یک نادرست است.

یعنی همچون من که با پای عقل به سراغ نص رفته و در هر دوی آنها، یقین کسب نموده‌ام که این نص است نه ظهور، متواتر است نه واحد یا مستفیض، و جهت صدور این، به هیچ وجه تقیه نیست و در مقام بیان واقع بوده و با عقل خود به همه اینها رسیده‌ام، می‌توانم این نکته را هم درک کنم که مثلاً اینجا از باب تعارض دو برهان عقلی یا دو نص است که یقیناً اگر یکی از دو طرف تقیض بود، تنها یکی از اینها درست است؛ هرچند یقیناً ندانم که کدام یک درست است. در چنین موضعی مثل وقتی که دو نص در قبال یکدیگر قرار می‌گیرند - همان‌گونه که در برخی روایات آمده است - باید علمش را به اهلش و نهاد. پس حتی در این موارد هم می‌توان این‌گونه عمل کرد. با این بیان به اعتقاد بنده همگی در کلیت این مسائل با یکدیگر موافقت.

قرین بودن تأمل عقلی در حوزه فلسفه، با تأمل در حوزه وحی

«فلسفه»، تأمل عقلی کردن درباره گیاه و انسان نیست؛ بلکه درباره موجود است از آن حیث که موجود است. این نیز نوعی تأمل، آن هم از باب مسائل کلان و کلی است. موضوع این نوع تأمل عقلی در حوزه فلسفه اسلامی با برخی از موضوعات و حیاتی قرین و همراه است؛ یعنی همان‌گونه که فلسفه درباره خالق کاوش می‌کند، وحی نیز از خالق خیر می‌دهد. اصول و روشی که درباره نسبت و چگونگی جمع عقل و وحی ذکر شد، در حوزه فلسفه اسلامی، حکمت مشایی یا حکمت صدرایی حتی در حوزه عرفان نظری، مورد قبول است. اگر چنین باشد، وقتی که در مورد معاد، توحید و ... بحث می‌شود، کاملاً یک بحث فلسفی است و می‌توان در این حوزه وارد شد؛ هرچند بین فیلسوفان در شناخت مسائل و حتی در استفاده از متون و حیاتی اختلاف است (همان‌گونه که بین فقیهان در شناخت احکام اختلاف است). با این

وصف مگر اختلاف اندکی میان صدرالمتهلین و بوعلی یا میان فیلسوفان صدرایی درحوزه مسائل مختلف وجود دارد؟
تمامی این مباحث باید در فرصت مناسب مورد بررسی قرار گیرد که فعلاً به همین مقدار بسنده می‌کنم.

جمع‌بندی دوم

سبب‌حانی: در اینجا از چند تن از عزیزان حاضر در جلسه تقاضا می‌شود به صورت کوتاه، مباحث خود را مطرح کنند. اما قبل از آن تذکر این نکته ضروری است که پرسش‌هایی مطرح شده است و گویا عزیزان گمان می‌کنند اختلافی وجود دارد که کمتر مورد بحث قرار گرفته است. به این صورت که بین مکتب تفکیک (یا نظریه‌ای که آقای سیدان فرمودند) با آنچه در فلسفه اسلامی است، در حد و مرز عقل تفاوتی وجود دارد. درحقیقت با این نگرش، چنین حدّ و مرزی، باعث اختلاف این دو دیدگاه می‌شود. از یک سو در دیدگاه مکتب تفکیک، عقل به آن چیزی گفته می‌شود که انسان به صورت روشن و شفاف می‌فهمد و می‌تواند رافع اختلاف بین احوال و انظار مختلف باشید (که ایشان تعبیر عقل صریح را در اینجا بیان کردند). ولی از این دریچه، مازاد بر آن را حق تداریم در اموری که صریح نیست و مورد اختلاف است دخالت دهیم و بر مبنای آن، وحی را تفسیر و تأویل کنیم؛ اما در مقابل، جناب آقای فیاضی پرسشی را مطرح کردند که در آغاز باید عقل صریح تعریف تا آن‌گاه تفاوت آن با عقل غیر صریح مشخص شود. در عین حال پرسش دیگری درباره فلسفه اسلامی مطرح است و آن این است که استدلال می‌شود اگر باید نبوت و وحی را فهمید و پذیرفت، پس چگونه است که فیلسوفان آن را کاملاً گسترش می‌دهند و همه حوزه‌های وحی را با تعقل، مورد استدلال قرار می‌دهند؟ به هر حال آیا فیلسوف باید در حوزه‌هایی به وحی متعبد باشد یا خیر؟ بنا بر منطق استدلال به وحی، حوزه عقل باید به اموری مشخص منحصر شود و سپس مرز وحی تعیین گردد که جناب آقای پارسانیا فرمودند حتی می‌توان از ادله، به عنوان حد وسط استفاده کرد و سپس اعتراض کردند در کجای فلسفه یا کلمات فیلسوفان، وحی را به عنوان حد وسط قرار داده‌اند؟ آیا سنت و سیره فیلسوفان ما این بوده است که وحی را به عنوان حد وسط قرار دهند یا خیر؟

به نظر من «مرز بین عقل و وحی» مقداری محل اختلاف این نظریه و دیدگاه مقابل است که انشاء... در جلسه آینده درباره این مسئله، بررسی بیشتری صورت خواهد گرفت. در اینجا از فاضل محترم جناب آقای ایزدپناه دعوت می‌شود دیدگاه‌های خود را مطرح کنند.

نقد

مکتب تفکیک و شیوه تحلیل افکار بشری و معارف و حیانی

ایزدپناه: در ابتدا با توجه به بحث بسیار مهم مکتب تفکیک، نکته‌ای را یادآور می‌شوم. به نظر ما بحث «مکتب تفکیک» که در مقابل «مکتب تأویل» مطرح می‌شود، بحث «متدولوژی و روش تحقیق در دین» است و البته بحثی بسیار جدی و مهم است. بهتر بود در این جلسه پیش از ورود به مبحث، در مورد جایگاه و موقعیت علمی این بحث مطالبی بیان می‌شد؛ به عنوان مثال باید مطرح می‌شد که فضای حاکم بر این بحث چیست؟ آیا این یک بحث روش‌شناسی است، یا بحثی در حوزه فلسفه دین یا کلام و یا فلسفه است؟

به اعتقاد بنده مکتب تفکیک که توسط جناب استاد حکیمی در کتاب معروف خویش تبیین شده است، دارای یک پیام مهم و اساسی به شرح ذیل است: «در عرصه و قلمرو دین‌شناسی، به جای پرداختن به تأویل و وحی به نفع آرا، افکار و اندیشه‌های بشری باید ابتدائاً افکار و آرای بشری در جای خود با مند و مینای خاص (یعنی با تجزیه و تحلیل‌های مربوط به سلسله مباحث زیرساختی یا روساختی) تبیین شود. در مرحله بعد، وحی الهی را باید با منطق و در فضای معرفتی بر اساس مباحث زیرساختی و زیر بنایی فهمید؛ در این حال مباحث روساختی نیز به تبع آن بهتر فهمیده می‌شود. اما در مرحله سوم باید هر دو دیدگاه (یعنی آرا و افکار بشری، با آرا و معارف و حیانی) مقایسه و بررسی گردد. آن‌گاه متوجه خواهیم شد به چه میزان به وحی الهی و معرفت و حیانی نزدیک شده‌ایم و یا تمایزها در چیست؟ آنچه طرفداران مکتب تفکیک هوشمندانه به آن توجه کرده و قابل تأمل نیز می‌باشد، این است که متوجه نوعی مشکل روش‌شناختی در آرای گذشتگان شده‌اند. چون در جریان عرفانی، فلسفه مشاء، حکمت متعالیه و صدرایی، نوعی مشکل روش‌شناختی، در نقدها و

تحلیل‌ها وجود داشت؛ به این معنا که تلاش می‌شد یا وحی الاهی به آرا و افکار بشری تأویل شود و یا گاهی اوقات بالعکس، تلاش می‌شد آرا و اندیشه‌های یک فیلسوف و عارف (هرچند با تحمیل و تکلف) با دین منطبق گردد.

امکان جمع پارادایم‌های فلسفه هرمنوتیک و مکتب تفکیک

طرفداران مکتب تفکیک کوشیده‌اند فضای حاکم بر روش‌شناسی و متدولوژی را اصلاح کنند و در روش خود عاملی دیگر را دخالت دهند. به عبارت دیگر ایشان به جای جهت‌گیری تأویلی و التقاطی، مبنا را بر تفکیک قرار می‌دهند و البته این، یک نقطه استراتژیک و یک اصل روش‌شناختی بسیار مهم در دین‌شناسی است که حتی می‌تواند با آنچه در فلسفه هرمنوتیک مطرح است، قابل جمع باشد؛ بدین معنا که به هر حال نمی‌توان دین‌شناسی خود را از معارف، پیش‌فهم‌ها و مبانی خود جدا ساخت. این باور در حال حاضر و در معرفت‌شناسی جدید (در اندیشه‌های افرادی چون توماس کهن) وجود دارد که به نقش پارادایم‌ها در حوزه معرفت و شناخت در انقلاب‌های علمی قائل هستند. از اینجا است که می‌توان ادعا کرد بین آن دو متدولوژی، قابلیت جمع وجود دارد. البته نمی‌خواهم بگویم که حتماً باید بین این دو شیوه جمع کرد؛ ولی بالاخره حرف‌های آنان اینست: «جذبی است».

در حال حاضر پرسش‌های مهمی بویژه در فضای هرمنوتیک فلسفه گادامر، در حوزه مکتب تفکیک، در فلسفه علم توماس کهن و امثال ایشان مطرح می‌شود؛ بنابراین معتقدم در مکتب تفکیک، یک نکته اساسی که برای ما مغتنم است و باید مورد توجه قرار گیرد، عبارت است از اینکه در روش‌شناسی خویش به جای تأویل (یعنی توجیه و تبیین معرفت و حیاتی به نفع معرفت بشری یا بالعکس) باید تأمل کرد و برای هر کدام از نظریه‌ها یک فایل یا یک پوشه خاص قرار داد و قبل از هر چیز، معرفت و حیاتی در حوزه معرفتی خود و مبانی مربوطه آن و نیز اندیشه‌های ملاصدرا، ارسطو، افلاطون و... را به خوبی شناخت. پس از آن است که باید این دو در جای خود با یکدیگر مقایسه شوند. بنابراین دیدگاه مکتب تفکیک را در حوزه روش‌شناسی، بسیار قابل توجه و تأمل می‌دانم و بسیار مهم است که تحقیق و بحث فراوان در این زمینه صورت گیرد.

اما در مورد آنچه دوستان فرمودند که به مباحث ربوبانی و مصداقی پرداخته شود، اتفاقاً به نظر من کلیدی‌ترین بحث، بحث با رویکرد روش‌شناختی است و بهتر است در این زمینه، بویژه ارتباط آن با هرمنوتیک، اندیشه‌های فلسفی و معرفت‌شناسی، با رویکرد فوق بحث و گفت‌وگو صورت گیرد.

سبحانی: در اینجا یکی از حضار گرامی، نظراتی دارند که از ایشان دعوت می‌شود آن را به صورت فشرده مطرح کنند.

ضرورت بازنگری در نظام عقلانیت موجود

یکی از حضار: باید دید واقعیت موجود با آنچه که درباره مکتب تفکیک مطرح شد، واقعاً هماهنگ است یا خیر؟ جناب آقای سیدان فرمودند که مذهب فقها و بزرگان متکلمین ما مطالبی بوده است که از جهت عقلی و برهانی، مطابق با نصوص است؛ اما نه از جهت تعبد بلکه از این جهت که توانایی پیامبر اکرم (ص) و امام معصوم (ع) و کتاب الاهی، در مقام اثبات عقلانیت مکتب اسلام، از احدی کمتر نیست.

اما متأسفانه ما از این امر فاصله گرفته‌ایم؛ در نتیجه اگر کسی به کتب اعلام ما مانند کتب سید مرتضی، شیخ طوسی و شیخ مفید مراجعه کند، مشاهده می‌کند این کتب هیچ‌گاه قابل مقایسه با نوشته‌های مربوط به حوزه عقلانیت و افکار بشری نیست که سال‌های سال در دست ما موجود است. طبق گفته جناب آقای سیدان، از یک جمله کوتاه از کلمات اهل بیت (ع) می‌توان قطعی‌ترین براهین را به دست آورد و درباره آن بحث کرد. قطعاً بیان و علم ائمه (ع) در اثبات حدوث عالم، تبیین ذات خلق و خالق رد وحدت وجود، رد جبر یا اختیار و ... از احدی کمتر نیست و در این هم تردیدی وجود ندارد؛ اما ما بر خلاف ضروریات مکتب خویش گام برمی‌داریم.

در این جهت مطالبی که مجدداً بازبینی و احیا شده است، در کتب متکلمین قدیم دقیقاً موجود است که با مراجعه می‌توان اتقان و انسجام آنها را مشاهده کرد. مطالبی که فعلاً متأسفانه جایگزین معارف حقیقی مکتب ما شده است و به هیچ عنوان پیوند حقیقی با عقلانیت الاهی ندارد؛ بلکه معارف و کلام ما دقیقاً برای مبارزه با آنها پی‌ریزی شده است.

نفی «تعقل» در لسان برخی از بزرگان مکتب تفکیک

مسئله دوم که با مطلب مورد بحث ارتباط مستقیم دارد، این است که مکتب تفکیک درباره «عقل و عقلانیت» چه نظری دارد؟ البته ممکن است سخن بنده در اینجا بسیار تعجب برانگیز باشد؛ اما تفصیل آن را باید به جای بعد موکول کرد. متأسفانه این مسائل، کاملاً اعتقادی و زیربنایی است و بحث درباره آن در این مدت کوتاه، مثل این است که متخصصانی را جمع کرده و از آنان بخواهیم در مدت ۵ ثانیه جراحی مغز کنند! حال آنکه مسائل اعتقادی قطعاً از جراحی مغز نیز بالاتر است؛ زیرا نه تنها یک زندگی ۵۰ ساله بلکه حیات ابدی را از بین می‌برد.

در مسئله عقل و عقلانیت باید دید «مبنای علم» از دیدگاه فلسفه و مکتب تفکیک چیست؟ در مکتب تفکیک، عقلانیت به معنای تعقل و استدلال، مطلقاً مورد قبول نیست و هر نوع استدلال، عین ضلالت و جهالت خوانده می‌شود؛ البته مکتب تفکیکی که توسط جناب آقای سیدان تبیین شد، حتماً مورد تأیید است؛ ولی آن، مکتب کلام، اعتقادات، فقه و فقه‌المعارف ما است که تردیدی هم در آن وجود ندارد.

اما در خصوص تفکیکی که آقای ایزدپناه بدان اشاره فرمودند که آقای حکیمی معرفی کرده و مؤسس و تابعین خاصی هم دارد، در آنجا هر گونه علمی که مبنای استدلال، تعقل و برهان است، به عنوان الحاد، ضلالت و جهالت شمرده می‌شود؛ حال آنکه بازگشت علم واقعی به علم حضوری است. علم حضوری نیز در همه جا چه در علت به معلول یا معلول به علت یا ذاتی که از این جهت در آن صرف نظر یا ملاحظه‌ای صورت نگرفته باشد، همانا وجدان و اتحاد «عقل و عاقل و معقول» است.

از این رو این همه اصرار بر «معرفه الله بالوجدان» دقیقاً به همان مطلبی بازمی‌گردد که سایر فلاسفه و عرفا فرموده‌اند که وجودها را جز به علم حضوری نمی‌توان یافت که البته بازگشت آن هم به وحدت وجود است. سخنان صریح همه بزرگواران این است که اگر به یک شیء همچون صادر اول، از حیث تعیین بنگریم، قطعاً چیزی غیر از خداوند تبارک و تعالی است؛ ولی اگر از تعیین آن صرف نظر شود (بجز اختلاف در برخی تعبیرات بسیار کوچک) جز خدا چیزی ندیده‌ایم. این سخن، کلام مؤسس بزرگوار این مکتب است که دقیقاً باید روی آن تأمل شود و از این گونه مطالب نیز فراوان است.

سبحانی: بنا است که فقط پیرامون نظریه مطرح شده در این جلسه نقد و بررسی صورت گیرد؛ بنابراین برای پرهیز از طرح موضوعات و یا نظرات دیگر، در این وقت اندک ضروری است عزیزان منتقد صرفاً چارچوب بحث را دنبال کنند.
در اینجا از آقای غرویان تقاضا می‌شود بیانات مختصر خود را مطرح کنند.

برتری فلسفه بر مکتب تفکیک در پاسخگویی صریح به مسائل

غرویان: روزی شخصاً به منزل آیت الله مروارید در مشهد رفتم. ایشان از بزرگان مکتبی هستند که آیت الله سیدان نیز از آن مجموعه محسوب می‌شوند. از ایشان پرسیدم آیا فعاد، جسمانی است یا روحانی؟ فرمودند جسمانی. پرسیدم بهشت و دوزخ در حال حاضر موجود است؟ فرمودند آیات قرآن می‌فرماید: «لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم.» بنابراین همین الآن بهشت و دوزخ موجود است. طبعاً بهشت و دوزخ نیز از سنخ همین بدن خاکی است که آقای سیدان فرمودند. پس بهشت و دوزخ نیز مادی و جسمانی است. سؤال کردم چون جسم مکان دارد، پس بهشت و دوزخ کجا است و اگر در جهات شش‌گانه حرکت کنیم آیا به آن می‌رسیم؟ پاسخ دادند بله؛ اما در آسمان هفتم است.

من ماجرای این گفتگوی بین‌الائتبی را در کتاب «در محضر بزرگان» نگاشته‌ام که تاریخ و مکان آن نیز ثبت شده و موجود است. درحقیقت از پاسخ ایشان قانع نشدم که اگر در آسمان هفتم حرکت کنیم، آنجا بهشت و دوزخ است. گفتم اجسام اموات و مردگان چگونه به آسمان هفتم می‌روند؟ پاسخ دادند به قدرت الاهی. درحقیقت از این پاسخ‌ها نمی‌توان قانع شد و در مقام یک طلبه واقعاً این سؤال برایم مطرح است و معتقدم باید از کلیات، پرهیز و به این‌گونه مسائل، به صورت دقیق پرداخته شود. آن‌گاه می‌توان مباحث روش‌شناسی را از لابه‌لای بحث بر سر مصادیق تبیین کرد.

نکته بعد این است که طرفداران مکتب تفکیک در بسیاری از معارف، به فلاسفه ایراد وارد می‌کنند و می‌گویند آنان با مشی عقلی به اینجا رسیده‌اند و این روش هم صحیح نیست؛ اما وقتی از آنان سؤال می‌شود که «معاد جسمانی را چگونه تحلیل می‌کنید؟» در پاسخ می‌گویند

نمی‌دانیم و علمش پیش ما نیست! مسلماً با «نمی‌دانم» مسئله‌ای حل نمی‌شود. یک فیلسوف هیچ‌گاه ادعا نمی‌کند به پاسخ نهایی دست می‌یابد؛ اما حداقل برای حل مسائل تلاش می‌کند. پس می‌توان نتیجه گرفت فلاسفه در مقایسه با طرفداران مکتب تفکیک، یک گام جلوتر و حداقل کوشیده‌اند که مسئله‌ای مانند معاد جسمانی و روحانی را حل کنند؛ از این رو پاسخ‌های بسیاری از آنها که به «نمی‌دانم» ختم می‌شود، نمی‌تواند قابل توجیه یا پذیرش باشد. در این حال می‌توان گفت برگ برنده در دست فیلسوفان است.

در اینجا از آقای سیدان تقاضا دارم به این پرسش‌ها پاسخ دهند. یا مثلاً طرفداران مکتب تفکیک دائماً از صریح وحی سخن می‌گویند. اگر پیامبر چنین سخنی بگوید صحیح است؛ زیرا سخن ایشان عین متن وحی است. ولی افرادی مانند طرفداران مکتب تفکیک که از صریح آیه سخن می‌گویند، از کجا این صراحت را اثبات می‌کنند؟ ملاصدرا نیز با این مسئله برخورد کرده و در عین حال معتقد است صریح آیه چنین نیست.

نظریه

سیدان: موضوع مورد بحث، «نسبت عقل و وحی از دیدگاه مکتب تفکیک و فلسفه» بود که بدان پاسخ داده شد و ظاهراً مورد توافق همگان قرار گرفت؛ گرچه در برخی موارد، خروج از بحث نیز وجود داشت. در این بیانات گفته شد عقل و وحی در عین تمایز، با یکدیگر تطابق نیز دارند که در این مورد اختلاف نظری نبود؛ اما پاسخگویی به مسائلی که در ارتباط با این مکتب و نظریه مطرح شد، به فرصت بیشتری نیاز دارد.

تسلط اصحاب تفکیک، بر فلسفه و مسائل آن

اما در پاسخ به پرسش اول جناب آقای غرویان، عرض کنم که قرار نبود بحث مصداقی صورت گیرد؛ زیرا زمان اندک است و در پاسخ به پرسش دوم ایشان درباره عدم پاسخگویی طرفداران مکتب تفکیک به برخی از مسائل باید گفت ما نیز بر آنچه فلاسفه می‌دانند واقفیم و هنر ما این است که همه مراحل عقلی را که آنان پیموده‌اند سیر کرده‌ایم و به همه آنها آگاهیم.

بنابراین به هر کدام از مسائلی که آنان گفته‌اند، می‌توانیم بدون مطالعه مجدد، مستحضرا نه پاسخ دهیم. پس بحث ندانستن و عدم آگاهی مطرح نیست. با آنکه عدم آگاهی انسان نیز فراوان است، ولی آنچه را فلاسفه در مباحثی که مطرح شد می‌دانند، ما نیز به همه آنها آگاهییم و سطر به سطر آن را بررسی کرده و می‌دانیم.

اما اینکه سؤال کردند: «نص چیست و آیا حاکی از وحی است؟» در علم اصول کاملاً بدان پاسخ داده شده و نیازی به توضیح ندارد. نص همان چیزی است که شخص ملاصدرا نام آن را نص نهاده و همان چیزی است که در گفت‌وگو با شما، خودتان می‌گویید نص است. پس اینکه اول باید نص را تعریف کرد و بعد دید آیا این عبارت، نص است یا خیر، از مسائل بین و بدیهی است که نیازمند توضیح نیست؛ همچنین با طرح یک پرسش درباره بهشت و دوزخ، نمی‌توان کل جریان مکتب تفکیک را زیر سؤال برد؛ به این مسائل در حدی که بحث می‌شود و بر آنچه فلاسفه در این زمینه‌ها گفته‌اند، مستحضریم؛ اما سخن این است که آنچه فلاسفه فرموده‌اند باید یک به یک به صورت دقیق، با تفاهم و حلم مورد بررسی قرار گیرد. بنده آمادگی دارم به هر یک از این مسائل پاسخ دهم.

۳۴۴

«تأویل»، محصول مبنای فکری حاکم بر عرفان و فلسفه موجود

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اما مسئله «تأویل» به گونه‌ای است که اگر فردی، آشنایی اندکی با آن داشته باشد، مشاهده می‌کند چه افکار و تأویل‌های عجیبی در عرفان صورت گرفته است؛ به عنوان مثال درباره آیه «ولا تزد الظالمین الا ضلالاً» در سوره نوح که حضرت نوح (ع) قوم خویش را نفرین کردند، ابن عربی (و نیز ملاصدرا اما با الفاظی دیگر) می‌گوید: «ظالمین» در این آیه شریفه با ملاحظه آیه ۳۲ سوره فاطر «و منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات» در واقع بهترین گروه از این سه دسته‌اند؛ یعنی مقتصد، متوسط است و سابق بالخیرات، پست‌ترین این سه گروه است؛ چون در آن آیه، «ظالم» یعنی کسی که با نفس خویش مبارزه کرده و فانی فی‌الله شده است که این گروه، بسیار ممتازند. البته منظور از «ضلال» هم، «حسره عن علم» است. پس با این تأویل، حضرت نوح (ع) بهترین دعا را در حق قوم خویش کرده است و تأویل این گونه است. همچنین از ملاصدرا می‌توان حداقل چند

کتاب نقد / شماره ۴۱

مورد مشابه دیگر را در این خصوص نشان داد. صحبت از تأویل و غیر تأویل نیز از این قرار است که سخنانی این چنین در این سطح، با آنچه از آیه استفاده می‌شود سازگار نیست؛ زیرا مبانی فکری آن به گونه‌ای تنظیم شده که در نهایت این گونه تأویل می‌شود. در هر یک از کلیات این مباحث با سایر آقایان (حتی درباره تطابق وحی و عقل) نیز قبلاً در ۱۰ سال پیش به این نتیجه رسیده بودم که این هم در جای خود مضبوط است. آنچه اهمیت دارد این است که ریز این مباحث (همچون: سنخیت، تمایز، تباین و...) یک به یک مطرح و مورد بررسی عقلانی و غیر عقلانی قرار گیرد تا بتوان گفت آنچه آنان می‌گویند، صحیح است یا خیر.

«مدرکات» بشری، حاصل قوه «تخیل» (و نه تعقل) انسان

۳۴۵

نسبت «عقل و وحی» از دیدگاه فلسفه و مکتب تفکیک

فیاضی: در پایان، چندین نکته مهم را متذکر می‌شوم:
 جناب آقای سیدان فرمودند در تطابق عقل و وحی، توافق داریم؛ اما عرض می‌کنم اگر عقل به معنای مابه‌الادراک است، از این کلمه این گونه فهمیده می‌شود که مابه‌الادراک یعنی نفس قوه. حال تطابق این قوه با وحی یعنی چه؟
 سیدان: یعنی مدرکات عقل.
 فیاضی: پس می‌فرمایند «مابه‌الادراک» به معنای «مدرکات عقل» است.
 سیدان: خود عقل چیست؟
 فیاضی: پس مدرکات عقل با وحی تطابق دارد.
 سیدان: به نظر ما عقل، همان مابه‌الادراک است.
 فیاضی: خیر! ببینید وقتی از تطابق عقل و وحی سخن می‌گوییم و عقل را به «مابه‌الادراک» معنا می‌کنیم، من نمی‌فهمم که تطابق مابه‌الادراک با وحی به چه معنا است. آیا منظور شما همان تطابق «مدرکات عقل با وحی» است؟
 سیدان: بله!

فیاضی: پس وقتی آقای پارسانیا می‌فرمایند طرفداران این مکتب، به تفکیک عقل و وحی معتقدند شما می‌فرمایید خیر! ما قائل به تفکیک عقل و وحی نیستیم؛ بلکه به تفکیک ادراکات بشری از وحی معتقدیم! حال من عرض می‌کنم مگر ادراکات بشری توسط «ماه‌الادراک» پیدا نمی‌شود؟ آیا این ادراکات من با خوردن تولید می‌شود یا با عقل من؟! وجود تضاد بین «مدرکات تخیلی» با «وحی»

سیدان: موردی را که شما مد نظر دارید، با «تخیل» ایجاد شده است نه با عقل! فیاضی: شما از ماه‌الادراک سخن می‌گویید و البته ادراک هم عام است؛ از این رو باید همه اینها را توجیه کنید. پرسش من این است شما که عقل را به معنای مدرکات عقل می‌گیرید، افکار بشری مانند فلسفه را هم باید حاصل همان عقل بدانید؛ پس به آقای پارسانیا نگویند ما قائل به تفکیک عقل و وحی نبوده بلکه قائل به تفکیک فهم‌های بشری با وحی هستیم! سیدان: اما حاصل آن عقل که متضاد نمی‌شود؛ برای مثال یکی از مسائل فلسفی، «نفس» است که باید دید به چه معنا است؟

فیاضی: در هر حال این تعارض در سخنان شما دیده می‌شود. خلاصه پرسش من این است که اگر به تطابق عقل و وحی قائل شدیم، آیا معنایی غیر از این دارد که مدرکات عقل با داده‌های وحی تطابق دارند؟

سیدان: قطعاً.
فیاضی: اگر این تطابق دارد؛ پس داده‌های عقل به چه معنا است؟
سیدان: اما آنها که داده‌های عقل نیستند!

فیاضی: آیا به معنای فکر ملائکه یا فکر خداوند است؟!

سیدان: عقل یعنی «ماه‌الادراک»، و مدرکات عقلانی قطعاً با وحی منطبق است. اما آنچه را که می‌گویم منطبق نیست، اثبات می‌کنیم که اصلاً مدرک عقلانی نیست!

فیاضی: که در این حال، این همان فلسفه می‌شود؛ چنان‌که یکی می‌گوید مدرک عقلم این است و آن دیگری، مدرکش را چیز دیگری می‌داند! که در این حال ادراکات، بصری می‌شود. سیدان: گفتیم اگر بخواهید بر او اسم فیلسوف بگذارید، اشکالی ندارد. ما که با اسم دعوا نداریم؛ چون به هر حال مبنا و مطالب از این قرار است. بنابراین عقل، یعنی ماه‌الادراک و

مدرکات عقلانی هم هرگز با وحی تضاد ندارد. آنچه تضاد دارد، اسمش را عقل گذاشته‌اند؛ اما تعقل نیست، تخیلاتی است که بشر انجام می‌دهد.
فیاضی: در عین حال، این فلسفه و مسائل روینایی فلسفی خواهد بود که البته از حوزه بحث فعلی هم خارج است.

لزوم ملاحظه «ما قال» و نه «من قال»

اما نکته دوم این است که بیان ظاهر گاه به این معنا است که ظاهر آیه چنین است که در این حال این نظریه محکوم است. ولی اگر ما شخصیتی را بشناسیم و احتمال دهیم که او هم از کسانی است که باطن قرآن را درک می‌کند، اگر آیه‌ای را به گونه‌ای معنا کرد که ما فکر می‌کنیم خلاف ظاهر است، آیا باید گفت تفسیر او غلط است یا اینکه احتمال دارد تفسیرش غلط باشد؟ از آنجا که این احتمال وجود دارد، آن گاه حمل بر صحت، وظیفه ما است. احتمال دارد این فرد، باطن آن را فهمیده باشد؛ همان گونه که ائمه (ع) در روایات بسیاری، آیه را به چیزی که ظاهر نیست تفسیر و تأویل می‌کنند و می‌فرمایند: «و هذا من تأویل الآیه». پس وقتی می‌دانیم این «تأویل» وجود دارد و بنده هم در آن اتفاق نظر دارم که قرآن فقط این ظاهر نیست بلکه باطن نیز دارد و طرف ما نیز یک شیعه معتبد متقی است، پس این احتمال را در حق او می‌توان داد که در فهم آیه، به باطن قرآن رسیده است و آنچه می‌گوید، همان باطن است؛ پس نمی‌توان وی را محکوم کرد.

سیدان: خیلی متأسفم که وارد مسئله‌ای شدید که قبلاً نیز روی آن بحث شده است. باید توجه کرد که سخن ما در مورد خوبی یا بدی اشخاص نیست؛ بلکه بحث بر چگونگی مطالبی است که می‌گوید؛ از این رو چه بسا در عین خوب بودن، اشتباهی نیز از او سرزند.

بررسی موارد اختلاف، با هدف تعیین میزان انطباق آنها با عقل و وحی

پارسانیا: من بر یک نکته تأکید می‌کنم که در صحبت آقای فیاضی نیز وجود داشت. اول اینکه جناب آقای سیدان تصریح فرمودند که من صرفاً نظر خود را بیان می‌کنم؛ اما بنده چندان

مطمئن نیستم آنچه ایشان بیان فرمودند، با عبارت‌هایی که برخی دیگر می‌گویند دقیقاً یکی باشد؛ یعنی به نظر بنده گاه همان مسائلی که مورد توافق ما بود، برخی دیگر از طرفداران این مکتب با آن موافق نیستند.

نکته دیگر اینکه تطابق بین عقل و وحی به لحاظ واقع، در مقام ثبوت، مورد قبول است؛ زیرا وقتی نبی (ع) سخن می‌گوید، یقیناً از متن عقل و فراعقل بحث می‌کند؛ اما ما همواره از افق عقل با وحی برخورد می‌کنیم؛ یعنی با چراغ عقل می‌فهمیم آیا اصولاً این، نص است یا خیر. اگر بگوییم فهم افراد بشر با یکدیگر تفاوت دارد و از این جهت برخی از آنها راه عقل را به درستی طی نمی‌کنند، این مورد اختلاف نیست. اما بر این نکته تأکید می‌کنم که وقتی به فردی می‌گوییم «فهمت خطا است»، بدین معنا است که «تو عاقلانه فکر نمی‌کنی». اما اگر او معتقد است عاقلانه فکر می‌کند، در اینجا برای نشان دادن این که او خطا می‌کند، از این سبک گفت‌وگو و موضوع، خارج و وارد یک موضوع دیگری خواهیم شد؛ چون مادامی که در این سطح از گفت‌وگو نشسته‌ایم، در حوزه یک فهم بحث نمی‌کنیم؛ بلکه از بیرون نشسته و می‌گوییم کسانی که فهم و عقل دارند و در راه صحیح هم حرکت می‌کنند انسان هستند و چون انسانند و عقل دارند، آنچه را که واقعاً مطابق عقل فهمیده باشند، فهم بشری آنها مطابق همان درکی است که پیامبر (ص) می‌فهمد.

سیدان: همان‌گونه که فرمودید، قطعاً اگر کسی در زمینه بحث عقلی که خود برای خود طرح کرده، به یقین رسیده باشد طبیعی است که باید به یقینش عمل کند؛ ولی تمام سخن این است که در موارد اختلافی باید بررسی کرد تا معین شود آنچه گفته شده بر اساس تعقل است یا خیر؟ ضد عقل است یا خیر؟ با وحی منطبق است یا خیر؟ اگر چنانچه این کار انجام شود مفید است. بنابراین به نظر می‌رسد یک بحث از مباحث مورد اختلاف میان فلسفه و وحی باید مطرح شود تا پس از بررسی جامع، معلوم شود حقیقت چیست.

امید است همگی ما همواره در پی کشف و نیل به حقیقت باشیم.

سپحانی: امیدواریم مجموعه این مباحث برای عزیزان مورد استفاده بوده و بتوانیم در آینده از طریق برگزاری کرسی‌های دیگر، موضوعات مهم دیگری را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. یکی از دوستان بزرگوار، این نام را درباره روش خاصی بیان کردند و شاید قبل یا بعد از ایشان نیز در نوشته یکی از آقایان، در مصاحبه با دکتر فلاطوری، پیشنهاد تفکیک دین از فلسفه ارائه شد.
۲. یکی از اساتید مشهود طی یکی از جلسات نقد و بررسی مسائل فلسفی به من گفتند: «شما آن چنان فلسفه را نقد کردید که من بهتر از اساتید فلسفه‌ام توانستم اصل مطلب را درک کنم.»



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

presenting a sensible reading of the event, people's attention should be drawn to the nature, goals and impact of Ashura. Later on, the reasons of continued creation of norms and identifies under the flag of Ashura should be explained to Shia ummah and the whole human society.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کتاب نقد / شماره ۴۱